



خانواده، نهادی در حال احتضار

ازدواج یک آرمان‌خواه توحیدی

نویسنده : نگاه نو

کانون آرمان شریعتی

● کانون آرمان شریعتی، بر این باور است که، جامعه‌ی ایران، در حال گذار، از یک جامعه‌ی سنتی، به یک جامعه‌ی مدرن، است، و یکی از نهادهای، در حال فرو ریختن، در این گذار، خانواده است. که نشانه‌های این فروپاشی را، به عینه، می‌بینیم.

● ما، بر این باوریم که، از هم پاشیدن نهاد خانواده، روندی قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. لذا، حزب ما، در همان حال که، از برنامه‌های مطرح‌شده، برای حفظ و بقای این نظام میرنده، حمایت نخواهد کرد، تمامی توان خویش را، برای ارائه‌ی برنامه‌هایی، در جهت شکل‌گیری "انسانی خودبسند" و نوع جدیدی از روابط انسانی، به کار خواهد گرفت. روابطی که، در خور انسانی باورمند به یک جهان‌بینی توحیدی است، انسانی آرمان‌خواه، و مومن به ارزش‌های انسانی.

✦ نگاهی به خانواده :

● ما، کانونِ آرمانِ شریعتی، برخلافِ روشنفکرانی که، هر شب، با نوستالژیِ خانواده‌های پُر از آرامشِ دورانِ گذشته، سر بر بالین می‌نهند، از "فروپاشی"ی این نهادِ محافظه‌کار، که نقشِ شومِ تاریخیِ آن، حفظِ نظامِ مردسالاری بوده است، علی‌رغمِ نقشِ گاهاً مثبتِ آن در جوامعِ گذشته، استقبال می‌کنیم.

● از نظرِ ما، نظامِ خانوادگی، همواره، حافظِ نظامِ مردسالار، و عاملِ اسارتِ زنان، بوده است. هرگز، نمی‌توان، با حفظِ نظامِ خانوادگیِ موجود، نظامِ مردسالار را، از میان برداشت. چگونه می‌توان، با حفظِ زندان، شعارِ رهاییِ سر داد. دفاعِ فعالانِ جنبشِ زنان، از نظامِ خانواده، از یک سو، و آرزویِ رهاییِ زنان، از سویِ دیگر، یک پارادوکسِ بهت‌آور است.

● در دیدِ ما، نهادِ خانواده، در طولِ تاریخ، عملاً، زنان را، به موجوداتیِ فرودست، تبدیل کرده است، اما، فراموش نکنیم که، در همان حال، مردان را نیز، اسیرِ یک زندگیِ رقت‌بار ساخته است. چون، آنان که دیگران را برده می‌سازند، در همان حال، خود را نیز، در جرگه‌ی برده‌داران قرار می‌دهند. و ماهیتِ انسانیِ خویش را، به میزانِ اعمال و پذیرشِ این قدرتِ تبعیض‌آمیز، از دست می‌دهند.

● آنان که می‌خواهند، با حفظ نهاد خانواده، رشد انسانی زن و مرد را، فراهم سازند، کسانی هستند که، گمان می‌کنند، در زندان، می‌توان انسان‌های آزاده پرورد! نه تنها کارکرد "واقعی"، که حتی، کارکرد "حقیقی"ی نهاد خانواده، اسارت زنان و مردان، در زیر یک سقف کوتاه رقت‌بار است.

● زندگی مردان و زنان، در جوامع غربی، علی‌رغم وجود قوانین انسانی، و حقوق برابر زن و مرد، خود، گواهی بر این ادعا است. ادعای ما این است که، حتی با وجود و رعایت حقوق کاملاً برابر بین زن و مرد، نهاد خانواده، در نهایت، عامل اسارت انسان امروزی است. همان "انسان نو"ی، که به قول فرانتس فانون، در حال سرزدن است.

● ما، روشنفکران پیرو شریعتی، باید، جسورانه، به نقد نظام مردسالار، و نفی نهاد خانواده بپردازیم. شکل زندگی خانوادگی، حتی در شکل امروزی آن، یعنی خانواده‌ی هسته‌ای، با جهت‌گیری‌های انسانی، در یک جهان‌بینی توحیدی، هم‌خوانی ندارد. با زندگی به سبک امروزی، یعنی زندگی در چارچوب خانواده، نمی‌توان به آرمان یک انسان توحیدی، که "شدن" مستمر و همیشگی، در جهت خدایی است، نائل آمد.

✦ شکل خانواده :

● در قرن آینده، دیگر، شکل غالب خانواده در جهان، خانواده‌ی هسته‌ای نخواهد بود، و این "نهاد" دیرپای تاریخی، به یک "رابطه"ی اجتماعی، تبدیل خواهد شد. رابطه‌ای که، برخلاف نهاد خانواده، که براساس روابط تبعیض‌آمیز مردسالاری، و ندرتاً زن‌سالاری، استوار بوده است، براساس برابری جنسیتی و انسانی خواهد بود. در آن هنگام، روابط عاطفی انسان‌ها، به سه شکل بروز خواهد کرد:

◆ ۱. رابطه‌ی عاشقانه، که زاده نیازهای غریزی و جنسی افراد انسانی است، که در پیدایش آن، عشق، خوشایندی، لذت‌جویی، و فرزنددوستی، نقش اصلی را، ایفا می‌کنند. که شکل غالب آن، رابطه‌ی دو جنس مخالف خواهد بود.

◆ ۲. رابطه‌ی دوستانه، که زاده‌ی نیازهای روحی، عاطفی، و اجتماعی افراد انسانی است، که در پیدایش آن، هم‌فکری، هم‌تپیی، هم‌راهی، هم‌هدفی، و هم‌کاری، نقش اصلی را ایفا می‌کنند. که شکل غالب آن، از هم اکنون، قابل پیش‌بینی نیست.

♦ ۳. رابطه‌ی نفع‌طلبانه، که زاده‌ی ضرورت‌های انسانی، اجتماعی، اقتصادی، و... می‌باشد. بخشی از روابط عاشقانه و دوستانه‌ی دروغین، در این شکل از روابط جای می‌گیرد.

● آری! در آینده، کسی به "دوام" خانواده نمی‌اندیشد، بلکه، به "ثمره"ی آن خواهد اندیشید. و سرنوشتِ درختی، که ثمره‌ای تلخ به بار آورد، سوزاندنِ آن، در آتشِ خدایی است.

● "چرا بر خویشتن، هموار باید کرد، رنج آبیاری کردنِ باغی، کز آن، گل کاغذین روید؟..."

● بی‌شک، این کلام زیبا را شنیده‌اید که: آنچه که، در رابطه با زندگی، مهم است، "عرض" زندگی است، و نه "طول" آن. در موردِ خانواده نیز، آنچه مهم است، "ثمره"ی آن است، نه "بقاء"ی آن.

● در نگاه ما، در جهانِ امروز، تنها ضرورتِ زیستن در زیر یک سقف، همکاری در نگهداری و پرورش فرزند، به مدت چند سال است، آن هم، برای مردان و زنانی که، خواهان داشتنِ فرزندِ مشترک هستند، چرا که، با توجه به پیشرفت‌های شگفت‌انگیزِ علم، در بخشِ شبیه‌سازی، بزودی، داشتنِ فرزند، بدون نیاز به جنسِ مخالف نیز، امکان‌پذیر است. و

این، یعنی، "آوار شدن" هر سقفی، که به "ضرورت" فرزندی، هنوز برپا است.

● ما، انسانِ امروزی، چرا نتوانیم زندگیِ زناشویی را، به شکلِ معاشرتِ دوستانه، تبدیل کنیم؟ در رابطه‌ی دوستانه، زمانی که، اشتیاقِ به دیدار، و باهم بودن، در ما می‌شکفتد، به دیدارِ دوست رفته، و تا هر زمان که، این اشتیاق، وجود دارد، در کنارِ وی می‌مانیم، و هر زمان که خواستیم، از وی، فاصله می‌گیریم، بی‌آنکه، در دوستی‌مان، خللی وارد شود.

● هر انسانی، دارای منش، خصلت‌ها، عادات، و خصوصیاتِ است که، این خصوصیات، تا زمانی که، در زیرِ یک سقف، جمع نشده باشیم، چندان آزاردهنده نیست. اما، جمع شدنِ این خصلت‌های آزاردهنده‌ی متضاد، در زیرِ یک "سقف"، و اجبارِ دو طرف، به حفظِ "نظم"ی جامعه‌پسند و جامعه‌ساخته، و "تکرار" آن در طولِ زمان، آفتِ هرگونه رابطه‌ی انسانی است.

● و بی‌زاریِ شریعتی از هر سه:

● "... من، از "سقف" و "نظم" و "تکرار" گریزانم، و سعادتِ خانوادگی، تنها بر این سه پایه استوار است!!..."

● آرزوی جوانان، در دوران پیش از ازدواج، آن است که، از "من"ها، با اکسیرِ جادوییِ عشق، "ما" بسازند! اما، چه خواهیم و چه نخواهیم، باید این نظریه‌ی امیل دورکیم را بپذیریم که، جامعه‌ی انسانی، به سوی نوعی "اندیویدئوالیسم" (فردگرایی) در حرکت است. مرحله‌ای در زندگی آدمی که، گام بزرگی است در روندِ "شدنِ" آدمی، و زمینه‌سازِ دورانِ آرمانیِ یگانگیِ انسانی.

● با تشکیلِ هر خانواده‌ی "هم‌سقفی"، که در آن، زن و مرد با هم، در زیرِ یک سقف، زندگی می‌کنند، روابط و رفت و آمدهای فامیلیِ جدیدی، شکل می‌گیرد، که علاوه بر، فشارِ طاقت‌فرسای اقتصادی، بر این زوج جوان، عاملی است، در جهتِ صرفِ زمانِ بیش‌تری از اوقاتِ فراغتِ مردان، برای تامینِ هزینه‌های این روابطِ فامیلی، و قربانی شدنِ زنان، در "سیرِ" بین "سفره" و "مطبخ"، به جای سیرِ "آفاق" و "انفس"، جهتِ فرارِ از "اتهام" سخت آزاردهنده‌ی "ناکدبانویی"!

● در خانواده‌ی هم‌سقفی، این فکرِ سنتی و تاریخی، و در عین حال، ظالمانه و غیر توحیدی، که کارِ خانه، کارِ زنان است، و نه مردان، چنان در تار و پودِ شخصیتِ مردان و زنان، حتی در جوامعِ مدرنِ امروزی، تنیده شده است، که تا متلاشی شدنِ نظامِ خانواده‌گیِ "هم‌سقفی"، از میان نرفته، و تا آن زمان، از سوی نظامِ مردسالارِ کنونی، "بازتولید" خواهد شد.

● در نظامِ فرعونى، مصریان، "مردگان" خویش را، با احترام و افتخار، و با فراهم ساختنِ خورد و خوراک، و اسباب و اثاثیه‌ی موردِ نیاز، جهتِ آرامشِ ابدی، در خانه‌هایی هر می شکل، جای می‌دادند، تا "زندگی" کنند، و ما، "زندگان" خویش را، با هزاران امید و نیتِ خیر، راهی خانه‌هایی می‌کنیم، تا برخلافِ نیتِ "پاک"، اما "پوک" مان، "مردگی" کنند.

● ملاکِ ما، برای انتخابِ همسر، و زندگیِ در زیرِ یک سقف، چیست؟ عشق، هم‌عقیده بودن، همراه بودن، هم‌هدف بودن، هم‌تیپ بودن، هم‌کار بودن، تفاهم، زیبایی، جذابیتِ جنسی؟ کدامیک؟ آیا، هیچ یک از این ملاک‌ها، می‌تواند، مانعِ آوار شدنِ این سقف، بر آرزوها و رویاهای شیرینِ این همسران، باشد؟!

● زندگیِ انسان‌هایی که، هر یک، ملاک یا ملاک‌هایی، از این ملاک‌های بی‌شمار را، برگزیده‌اند، نشان می‌دهد که، اگر استثناء را نفی قاعده ندانیم، این ملاک‌های انتخابی، در نهایت، نتوانسته‌اند، این سقفِ کوتاه خفقان‌آور را، بشکافند، و افقِ رشد و بالندگی را، در پیشِ چشمانِ آدمی، بگشایند.

● در خانواده‌ی "هم‌سقفی"، گمان بر این است که، پس از ازدواج، همسرمان، هم‌راز، همراه، هم‌دم، هم‌فکر، و هم...

ما خواهد بود، که این "گمان"، در دختران، بسیار قوی‌تر از پسران است. بر این اساس، پس از ازدواج، در مردان تقریباً، و در زنان کاملاً، تمامی روابطِ دوستانه، هم‌فکرانه، و هم...، به یکباره، پایان می‌پذیرد! و همه‌ی این نیازهای انسانی، که در روابطِ گسترده‌ی اجتماعی، برآورده می‌شد، به همسر، و محیطِ خانواده، منتقل می‌شود! وای!

● در خانواده‌ی هم‌سقفی، پس از سپری شدنِ دورانِ مستی وصال، انجامِ بسیاری از سنت‌های عاقلانه و جاهلانه، بر طرف شدن نیازهای جنسی، و فروکش کردنِ شور و شوقِ عاشقانه، و به قولِ شریعتی، پس از "دیدنِ چهره‌ی یکدیگر، در روشنایی"، "بیگانگی" رخ می‌نماید، و این زوج جوان، می‌مانند که، چگونه عمری را، با این "آشنای غریب"، به سر آرند؟

● در خانواده‌ی "هم‌سقفی"، هیچ امید، به رهاییِ زنان، نیست، چرا که، پیش از قدم نهادنِ در زیرِ این سقفِ "کوتاه"، طومارِ "بلندی" از وظایفِ خداپسندانه! را، که تقدس‌اش کمتر از ده فرمانِ موسای پیامبر نیست!، هم‌چون خانه‌داری، بچه‌داری، شوهرداری، مهمان‌داری، و غیره، بر وی عرضه می‌کنند، که کوه‌ها نیز از برداشتن‌اش سر باز می‌زنند! وظایفی که، برای در هم پیچیدنِ طومارِ آرزوها و آرمان‌های هر انسانی، کافی است!

● در خانواده‌ی "همسقفی"، "حرفِ مگو"، آرمان‌های بزرگِ انسانی است. در زیرِ این سقفِ کوتاه، تنها از آرزوهای فردی، آن هم، از نوعِ مردانه‌اش، می‌توان سخن گفت، نه از آرمان‌های بزرگِ انسانی. آرمان‌ها را، در دشت‌های بیکران می‌توان جست، نه در باغچه‌ی خانه‌ها!

● خانواده‌ی "همسقفی"، یک ضرورتِ تاریخی بوده است، که این ضرورت، دارایِ عللِ فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی خاصی بوده است. طبیعی است که، با از بین رفتنِ تدریجیِ این علل، ضرورتِ بقای این نهادِ اجتماعی، در شکلِ کنونیِ آن، از بین خواهد رفت. از نظرِ ما، از میان رفتنِ تدریجیِ این نهادِ تاریخی، به دلایلِ زیر، آغاز شده است، و قرنِ آینده، دورانِ افولِ این پایدارترین نهادِ جامعه‌ی بشری خواهد بود:

◆ ۱. خودآگاهیِ بسیاری از زنان، به برابریِ وجودی، و در نتیجه، به برابریِ حقوقی با مردان.

◆ ۲. دگرگونی در طرزِ تفکرِ خانواده‌ها، و پذیرش و حمایت از دخترانِ خویش، که برایِ رهاییِ خود از آن زندان، خانه‌ی همسرِ خود را ترک کرده، و خواهانِ تغییراتی اساسی، در شرایطِ زندگیِ اسارت‌بارِ خویش، هستند.

♦ ۳. شکستنِ تابوی طلاق، در ذهنِ مردمِ جوامعِ مدرن، و حتی سنتی، و پذیرشِ این مساله که، پایانِ ازدواج، پایانِ زندگی نیست.

♦ ۴. ورودِ زنان به بازارِ کار، و استقلالِ اقتصادیِ بخشِ هر چند کوچکی از زنان، و از میان رفتنِ وحشتِ بی‌خانمانی پس از طلاق.

♦ ۵. پیدایشِ تامینِ اجتماعی، که امکانِ امنیتِ اقتصادیِ هر چند ناچیزی را، فراهم ساخته است. و آنان را، از هراسِ در خیابان ماندن، و راهیِ فاحشه‌خانه شدن، رهانیده است.

♦ ۶. پیدایشِ امنیتِ اجتماعیِ نسبی، در دولت _ ملت‌های مدرن، که امکانِ زندگیِ مستقل، و بدونِ وابستگیِ به مردان را، برای زنان، به وجود آورده است.

♦ ۷. به وجود آمدنِ امکانِ کنترل، جلوگیری، و محدود ساختنِ زاد و ولد، که نقشِ مهمی، در عدمِ وابستگیِ انسان، و به ویژه زنان، به نهادِ خانواده را، به دنبال داشته است.

♦ ۸. گسترشِ روزافزونِ اندیشه‌ی "اصالتِ زندگی"، به جای "اصالتِ مادری"، در ذهنِ بسیاری از زنانِ تحصیل‌کرده و

مدرن، که عرصه‌های جدیدی را، برای "شدن" انسان، در چشم‌اندازِ بشرِ امروز، آشکار ساخته است.

◆ ۹. گسترشِ روابطِ جنسیِ آزادِ قبل از ازدواج، و در دورانِ مجردیِ پس از طلاق، و تفکیکِ آن، از لایابالی‌گری و فاحشگی، که ارضای نیازهای روحی و جنسیِ انسان‌ها را، بدونِ پذیرشِ مسئولیتِ سنگینِ زندگیِ زناشویی، فراهم ساخته است.

✈ و اکنون، نگاهِ آرمانیِ ما :

● اگر فلسفه‌ی زندگیِ انسان را، به گفته‌ی شریعتی عزیز، "خداگونه شدن" بدانیم، و نقطه‌ی افتراقِ انسان و حیوان را، "خودآگاهی، اختیار، و آفرینندگی"، و زندگی را، "شدن" و نه "بودن"، "کمال" و نه "سعادت"، "رفتن" و نه "ماندن"، آیا، زندگیِ خانوادگی، بسترِ "خلق" چنین آرمانی است، یا "محو" آن؟!

● چه در آرزوی "کمال" باشی، و چه در آرزوی "سعادت"، چه در پیِ "شدن" باشی، و چه در پیِ "بودن"، چه در آرزوی "خوب شدن" باشی، و چه در آرزوی "خوش بودن"، زندگیِ خانوادگی، بستری مناسب، برای دستیابی به این مطالبات، نبوده، نیست، و نخواهد بود!

● ما، آرزوهای بزرگِ انسانی را، سخت پاس می‌داریم، اما، از پذیرشِ رویای دخترکان و پسرکانی که، خانواده را، "آشیا‌نه‌ی عشق"، "بسترِ رشدِ انسانی"، و بسترِ ساختن... می‌دانند، خودآگاهانه، سرباز می‌زنیم، چرا که، در اغلبِ این آشیا‌نه‌ها، جز، "این خوره‌های روحِ انسانی"، که در زیر برشمردیم، چیزی نمی‌بینیم:

● تکرار و تکرار و تکرار. اجبار و اجبار و اجبار. تحمل و تحمل و تحمل. تحمل. تظاهر و تظاهر و تظاهر. غفلت و غفلت و غفلت. تجاهل و تجاهل و تجاهل. تبعیض و تبعیض و تبعیض. روزمره‌گی و روزمره‌گی و روزمره‌گی. مردسالاری و زنسالاری و فرزندسالاری. گورِ عشق‌ها، دوستی‌ها، رویاها، و مدفنِ تمامی آرمان‌های بزرگِ سیاسی - اجتماعی اکثریتِ جوانانِ شیفته‌ی آزادی و رهایی.

● در اندیشه‌ی شریعتی، آنگاه که، درباره‌ی زندگی سخن می‌گوید، دو واژه، بسیار تکرار شده، و سخت تامل‌برانگیز است: "چگونگی" و "چرایی". دو واژه‌ای که، زوایای پنهانِ اندیشه‌ی آدمی را روشن ساخته، و خودآگاهی را، برای آدمی، به ارمغان می‌آورد.

● در آن هنگام که، انسان‌ها، از زندگی سخن می‌گویند، از "چگونگی"ها سخن می‌گویند، نه از "چرایی"ها. بحث بر سرِ آن است که: "چگونه" بهتر زندگی کنیم؟ چگونه در زندگی خانوادگی موفق باشیم؟ و بسیاری از این "چگونه"ها. و سکوتِ مرموزی درباره‌ی "چرایی"ی خودِ "زندگی کردن"!

● ما انسان‌ها، با شتابی شگفت، در پی آغازِ یک زندگی خانوادگی هستیم. گویا، رسالتِ اصلیِ انسان در زندگی،

ازدواج است! در باور بسیاری از مردم، داشتن خانواده، شرط اولیه‌ی زندگی کردن است! و زندگی بدون داشتن خانواده، نه تنها عجیب، که حتی، برخلاف ناموس خلقت، و طرح خداوند، برای زندگی انسان، در این دنیا، است!!

● باور به ضرورت تشکیل خانواده، بعنوان رکن اصلی زندگی آدمی، چنان نهادینه شده، که افراد جامعه، بیش‌تر درباره‌ی "چگونگی"ی تشکیل آن، بقای آن، و حفاظت از حریم مقدس آن!، سخن می‌گویند، و کمتر کسی، به "چرایی"ی تشکیل، بقا، و حفاظت از آن، می‌پردازد.

● در اندیشه‌ی نوگرایان دینی، تمامی نهادهای اجتماعی، نهادهایی تاریخی‌اند، نه فراتاریخی، و در نتیجه، از میان‌رفتنی. تمامی نهادهای اجتماعی، بر اثر ضرورتی تاریخی، پدید آمده، و استمرار یافته است، و با از بین رفتن ضرورت آن، از میان خواهند رفت.

● خانواده نیز، نهادی تاریخی است، که به دلیل ضرورت‌های غریزی، اجتماعی، اقتصادی، و احساسی، هم‌چون: حفظ مالکیت، نیاز جنسی، نگهداری فرزندان، تامین اقتصادی، بقای نسل، حفظ رابطه‌ی عاشقانه، و...، پدید آمده، و در عصر مدرن، و در آینده‌ای نه چندان دور، و با از میان رفتن ضرورت‌های ذکرشده، از بین خواهد رفت.

● امروز، با توجه به رشدِ بینشِ انسان، حداقل در سطحِ جامعه‌ی روشنفکری، زمانِ آن فرارسیده است که، با نقدی ساختارشکنانه و بیرحمانه، و با تاکید بر تاریخی بودنِ این نهادِ دیرپای بشری، زمینه‌ی فکری لازم، برای زوالِ تدریجیِ این نهادِ اسارت‌بار، که در تضادی اساسی، با یک زندگیِ تکاملی و رهایی‌بخش قرار دارد را، فراهم سازیم.

● در جهان‌بینی توحیدی، هدفِ انسان در زندگی، "خداگونه شدن" است. خود را بر گونه‌ی خدا ساختن. خداگونه شدن یعنی، صفاتِ خدایی را در خویش پروردن، و رنگ و بویی خدایی گرفتن. خداگونه شدن یعنی، هر روز مهربان‌تر، پاک‌تر، بی‌ریاتر، باگذشت‌تر، صبورتر، باوفاتر، صادق‌تر، آگاه‌تر، و... شدن.

● در جهان‌بینی توحیدی، زندگی، یک "فرصت" است، نه "هدف". هدف، خداگونه شدن است، و زندگی، "فرصت"ی برای این "شدن" دائمی. اما، در اندیشه‌ی اکثرِ آدمیان، زندگی، نه "فرصت"ی برای شدن، که "هدف" حیاتِ آدمی است!!

● اگر زندگی را، "فرصت"ی بدانیم برای "شدن"، تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که، خانواده‌ی هم‌سقفی،

"فرصت‌سوزترین" نهادی است که، انسان، و به ویژه، زنان را، از این شدنِ انسانی، محروم ساخته است.

● آری! باید بپذیریم که، خانواده‌ی هم‌سقفی، نهادی است سخت محافظه‌کار، بستری است برای "ثبات"، نه "تغییر"، "بودن"، نه "شدن"، "پژمردن"، نه "پروردن"، "نغله" شدن، و نه "خداگونه" شدن!

● شریعتی، نقشِ خانواده‌ی هم‌سقفی، در زندگیِ انسان، و به ویژه، زندگیِ نیروهای آرمان‌خواه را، با طنزی تلخ، به این صورت، مطرح می‌کند که: آدمی، وقتی ازدواج می‌کند، به رکوع می‌رود، وقتی بچه‌دار می‌شود، به سجده می‌رود، و وقتی دارای دو بچه می‌شود، پخش زمین می‌شود! واقعیتی که، بارها و بارها، به چشم دیده‌ایم، و با لبخندی تلخ، و خودفریبی، بر آن چشم پوشیده‌ایم.

● در عصرِ کنونی، شکلِ زندگیِ ایده‌آل و ترازِ مکتب، در جهان‌بینیِ توحیدی، با توجه به امکانِ استقلالِ اقتصادیِ زنان، امکانِ جلوگیری از بچه‌دار شدن، و امکانِ زندگیِ مستقلِ زنان در خانه‌ی شخصی، در سایه‌ی امنیتِ ایجادشده توسطِ دولت‌های مدرن، زندگی در چارچوبِ "نهاد" خانواده‌ی هسته‌ای نبوده، و بهترین و تعالی‌بخش‌ترین شکلِ آن، "رابطه‌ی دوستانه" است.

● انسان، در مراحل مختلف زندگی خویش، دارای جهت‌گیری‌ها، گرایش‌ها، آرمان‌ها، خواسته‌ها، و تمایلات گوناگونی است، و به طور طبیعی، خواهان رابطه با فردی است که، در این مسیر، همراه و هم‌احساس او باشد، و نه سدر راه وی. و زندگی با یک نفر، در تمامی این مراحل، نه مفید است، و نه هماهنگ با یک زندگی تعالی‌بخش.

● یکی از خسران‌بارترین اندیشه‌های بشری، که سخت در جوامع انسانی نهادینه شده، و شب و روز، بر ارزش آن تاکید شده، و به طور مداوم، "بازتولید" می‌شود، ارزش‌مند نشان دادن زندگی با یک نفر، در تمام طول زندگی است! یعنی شعار: "یک زندگی، یک همسر"، که گرچه این اندیشه در گذشته، تا حدی، ریشه در ساختار سیاسی اجتماعی جوامع داشته، اما، در تضاد آشکاری، با فلسفه‌ی زندگی تعالی‌بخش، است.

● در این رابطه، آنچه که ما را سخت متعجب ساخته، سکوت روشنفکران، و حتی، ارزش‌بخشی آنان، به این نوع از زندگی خانوادگی است، که اساساً، با زندگی روشنفکرانه، که یک زندگی جهت‌دار، متعهدانه، آزادانه، و ایدئولوژیک است، در تضادی بنیادی است.

● روشنفکرانِ فعالِ در جنبشِ زنانِ نیز، هرگز، به نقدِ جدیِ شعارِ "یکِ زندگی، یکِ همسر" نپرداخته، و اساساً، به تضادِ اینِ نوعِ زندگی، با شعارِ: آزادیِ زنان، برابریِ جنسی، و زندگیِ آگاهانه، اشاره‌ای هم نکرده‌اند! آنان، به جای گشودنِ دربِ اینِ قفسِ تاریخی، و آزاد ساختنِ زنان، با همهی وجود، در تلاش‌اند که، نه تنها زنان را در این قفس نگهدارند، بلکه، تمامِ روزنه‌های فرارِ مردان را نیز، ببندند، و "اسارتِ برابره" را تحقق بخشند!

● یک ضرب‌المثلِ ایرانی، درباره‌ی شعارِ "یکِ زندگی، یکِ همسر"، وجود دارد، به این مضمون که: "همسر، پیراهن نیست که، آدم‌هی عوض کند". راست می‌گویید، چرا که آدمی، در هنگامِ خریدِ پیراهن، به نکات زیر توجه می‌کند: ۱. زیباییِ لباس ۲. تناسبِ با فصل ۳. تناسبِ با سن و سال ۴. تناسبِ با رسومِ جامعه ۵. تناسبِ با تفکرِ شخص ۶. تناسبِ با شخصیتِ اجتماعی ۷. تناسبِ با بودجه و جیبِ مبارک ۸. هماهنگیِ با مدِ روز یا حداقل مدِ سال.

و آنگاه که، آن پیراهن، تناسبِ خویش را با فرد، از دست می‌دهد، تغییرِ ضرورت می‌یابد. اما گویا، در زندگیِ زناشویی، توجه به این نکات، ارزشی ندارد، و تناسبِ همسران با هم، از اهمیتِ چندانی، حتی در حدِ یک پیراهن نیز، برخوردار

نیست!!

● یکی از رسالت‌های اساسی یک روشنفکر معتقد به جهان‌بینی توحیدی، که آرمان‌اش، ایجاد بستری برای "خداگونه شدن" انسان است، نقد فوری، بنیادی، و بیرحمانه‌ی نهاد خانواده‌ی هم‌سقفی، و نشان دادن نقش فرصت‌سوز، اسارت‌بار، و زن‌ستیز این نهاد دیرپای تاریخی است.

● شریعتی، در یک تقسیم‌بندی کلی، هدف نظام‌های سیاسی مختلف را، برای جامعه، دو نوع می‌داند: "سعادت" و "کمال". و از نظر ما، چه به دنبال "کمال" باشیم، و چه به دنبال "سعادت"، خانواده‌ی هم‌سقفی، تحقق‌بخش آرزوهای ما، نبوده، نیست، و نخواهد بود.

● ما بر این باوریم که، زندگی اکثر آدمیان، یک زندگی "غریزی" و "نباتی" است، نه یک زندگی "انسانی". زندگی‌ای بر اساس سائقه‌های غریزی، رسوم و سنت‌های تاریخی، و باورهای جاری اجتماعی. آری! نوعی زندگی که، بیش‌تر ناشی از بُعد "جبری" غریزی "ی وجود آدمی است، و کمتر می‌توان، اثری از، نقش آرمان‌های بزرگ انسانی را، در آن زندگی، دید.

● ما، به طلاق، هم‌چون تابویی نمی‌نگریم، و از آن استقبال می‌کنیم! چه اتفاقِ رهایی‌بخش، و چه رهاکننده‌ی فرصت‌سازی! پایانِ یک اشتباهِ شورانگیزِ جوانی، و تلخی‌های بی‌پایانِ بعدی. پایانِ یک رابطه‌ی فرصت‌سوز، و آغازِ راهی جدید، و امکانِ انتخابی دیگر، به امید آن‌که، این انتخابِ جدید، دیگر انتخابی زاده‌ی عشقِ سرزده از غریزه، نیازِ جنسی، سنت‌های رایجِ اجتماعی، و احساساتِ زودگذر، نباشد. آمین!

● آری! رهایی از قلعه‌ای (زندگی‌ای زناشویی)، که به گفته‌ی متفکری: "هر که در بیرونِ قلعه هست، تلاش می‌کند که، به درون آید، و هر که در درون است، در این آرزو که، چگونه راهی به بیرون بیابد!" و پس از رهایی است که، به اصطلاحی قرآنی، گویی بر "نجدین"، آن بلندای مشرفِ بر دو راهیِ انتخاب، ایستاده‌ای. و به آن امیدیم که، دوباره، به سوی قلعه‌ای دیگر، رهسپار نشوی! هرچند که، چندان امیدوار نیستیم، چرا که، به قولِ اریک فروم: "گریز از آزادی"، گویا، طبیعتِ ثانویِ آدمی، شده است!

● ما، بر این باوریم که، سقفِ زندگیِ زناشویی، با ساختارِ کنونی، کوتاه‌تر از آن است که، پذیرای قامتِ بلندِ آرمان‌های انسانی باشد. و تنها راهِ وفاداری، به آرمان‌های بلندِ انسانی، خروجِ هر چه سریع‌ترِ انسان، از زیرِ این سقفِ کوتوله‌پرور، و تن سپردن به رابطه‌های دوستانه است!

● و حتی اگر، در زندگی، نه به دنبال آرمان‌های والای انسانی، بلکه، تنها به دنبال عشق‌ایم، بی‌شک، یکی از راه‌های جاودانه ساختن عشق، فرار از پذیرش این سقفی است که، همواره، مسلخ عشق بوده است. قاعده، همواره چنین بوده است، استثناء را به رخ نکشید!

✦ و در پایان ...

● با تشکر فراوان، از خانم مهراوه شریعتی، که این نوشته، با تکیه بر دیدگاه‌های ایشان، بازنویسی شده است.

● بحث و بررسی این مقاله در فیس‌بوک

بررسی در فیس‌بوک

تاریخ انتشار : ۲۵ / تیر / ۱۳۹۰

منبع : کانون آرمان شریعتی



آخرین ویرایش : دی ۱۳۹۷

کانون آرمان شریعتی



خانه